


# قضیه اوپنهایمر، گناهِ ساختن آخرالزمان

دلیر

دقیقه مطالعه · ۳,۱۱۱ کلمه · ۱۶ آبان ۱۴۰۵ ۱۶

در اوج دوران مک کارتیسم، در سال 1954، لویس استراوس، رئیس هیات مدیره کمیسیون انرژی اتمی آمریکا (AEC)، که شواهدی بر جاسوسی روس ها از برنامه اتمی آمریکا در دست داشت و به خاطر پیشینه چپ گرایانه اوپنهایمر و مخالفتهای او با برنامه توسعه اتمی آمریکا، به خصوص توسعه بمب هیدروژنی، به او مشکوک بود، یک دوره سوال و جواب یک‌ماهه از اوپنهایمر برگزار و در نهایت مجوز امنیتی او را لغو کرد.

از جمله اتهامات اوپنهایمر، تعلل او در لو دادن یکی از دوستان کمونیستش، هاکون شوالیه (Haakon Chevalier) بود که به او پیشنهاد انتقال اطلاعات به شوروی داده بود. لغو مجوز امنیتی اوپنهایمر به معنای پایان دادن همکاری اوپنهایمر با دولت آمریکا در پروژه های سری بود.

البته اوپنهایمر همچنان مدیر موسسه مطالعات پیشرفته بود و به فعالیتش در آن مرکز ادامه داد. نویسنده آلمانی، هاینار کیپهارت، بر اساس بازجویی های اوپنهایمر نمایشنامه ای با عنوان «قضیه رابرت اوپنهایمر» در ۱۹۶۴ منتشر کرد که در ایران با ترجمه نجف دریابندری از سوی انتشارات خوارزمی منتشر شده است.

هاینار کیپهارت، نمایشنامه نویس آلمانی در سال 1922 در لهستان به دنیا آمد و در سال 1982 در مونیخ درگذشت. در دهه 1960 با تئاتر مستند برجسته شد. کیپهارت بیشتر به خاطر نمایش نامه « قضیه رابرت اوپنهایمر»، نمایشی از دادرسی امنیتی اوپنهایمر، شناخته شده است.

اوپنهایمر سازنده همان بمب اتمی است که در پایان جنگ جهانی بر روی هیروشیما و ناکازاکی انداختند. همان بمب هایی که به جنگ جهانی دوم خاتمه داد. اما همزمان مسابقه تسلیحاتی را آغاز کرد که هنوز بر اوضاع جهان حکم فرماست.

اوپنهایمر و همکارانش در واقع بمب اتم را نساختند تا به کار برده شود. برای آن ساختند تا به کار برده نشود. در اواخر جنگ جهانی دوم متفقین چنین تصور می کردند که آلمان مشغول ساختن بمب اتمی است و یقین داشتند که اگر بمب اتمی آلمان پیش از پایان جنگ ساخته شود، هیتلر در به کار بردن آن تردید نخواهد کرد. اگر متفقین هم بمب اتم داشتند ممکن بود هیتلر وادار به تامل شود. به همین دلیل هم به فرمان فرانکلین روزولت، رییس جمهور آمریکا، برنامه فوری ساختن بمب اتمی در لوس آلاموس در نیومکزیکو به اجرا گذاشته شد.

گروهی از برجسته ترین دانشمندان زیر نظر رابرت اوپنهایمر در لوس آلاموس جمع شدند تا این پروژه را به سرانجام برسانند. پس از 2 سال، در 1945، سرانجام بمب اتم ساخته و آزمایش شد.

اما با فوت ناگهانی روزولت، 32 امین رییس جمهوری آمریکا، داستان عوض شد. معاون او هری ترومن به عنوان 33 امین رییس جمهور آمریکا سوگند خورد و ریاست دستگاه اجرایی آمریکا را بر عهده گرفت. ترومن برای پایان دادن به جنگ آمریکا و ژاپن دستور پرتاب بمب‌های اتم به شهرهای هیروشیما و ناکازاکی را صادر کرد که در نتیجه آنها ژاپن هم تسلیم شد. در این دو بمباران بیش از ۲۰۰ هزار نفر غیرنظامی کشته شدند و تبعات آن تا سالها هزاران قربانی گرفت.

پس از دیدن نتایج و فجایع این بمباران ها بود که ورق برگشت. دانشمندانی که تا آنزمان در آزمایشگاه ملی لوس آلاموس مشغول بودند تازه به نتیجه آزمایشات خود پی بردند. به این که علم به تنهایی و بدون وجود یک نظارت

مداوم اخلاقی به چه فجایعی منتهی می شود. خیلی از دانشمندان از مرکز استعفا دادند و به دنبال همان تدریس .و مشاغل آکادمیک خود رفتند

در نوامبر سال 1945، اوپنهایمر لوس آلاموس را ترک کرد تا به مؤسسه فناوری کالیفرنیا (کل تک) برگردد، اما خیلی زود فهمید که دیگر حوصله تدریس ندارد. در سال 1947، به پیشنهاد لویس استراوس، رئیس هیات مدیره به مدیریت مؤسسه مطالعات پیشرفته در پرینستون، نیوجرسی منصوب شد ،(AEC) کمیسیون انرژی اتمی آمریکا .و تا ۱۹۶۶ مدیر این مؤسسه بود

در اوج دوران مک کارتیسم، در سال ۱۹۵۴، لویس استراوس، که شواهدی بر جاسوسی شوروی از برنامه اتمی آمریکا داشت و به خاطر پیشینه چپ گرایانه اوپنهایمر و مخالفت های اوپنهایمر با توسعه اتمی آمریکا، خصوصاً توسعه بمب هیدروژنی، به او مشکوک بود، یک دوره سؤال و جواب یک‌ماهه از اوپنهایمر برگزار کرد و در نهایت مجوز امنیتی .او را لغو کرد

دهه 50 میلادی اوج جنگ سرد و تفکرات مربوط به این موارد بود. سناتور مک کارتی با سخنرانی ها و مصاحبه .های خود، شکار کمونیست ها را در تمام آمریکا رهبری می کرد

جوزف آر. مک کارتی یک سناتور آمریکایی از ایالت ویسکانسین بود که بیشتر به دلیل تعقیب افراط در تعقیب کمونیست های ادعایی در دولت ایالات متحده در دهه ۱۹۵۰ مشهور است. او در اوایل دهه ۱۹۵۰، پس از ایراد سخنرانی که در آن مدعی شد فهرستی متشکل از ۲۰۵ کمونیست شاغل در وزارت امور خارجه را در اختیار دارد، به یک چهره برجسته در سیاست آمریکا تبدیل شد. اتهامات مک کارتی اغلب بدون مدرک مطرح می شد و تاکتیک های او شامل اتهامات بی اساس، بدنام کردن و ایجاد احساس گناه ، برگزاری جلسات عمومی برای تحقیق درباره فعالیت های ادعایی کمونیستی و بازجویی از شاهدان بدون توجه به حقوق قانونی آنها بود. بسیاری از مردم بیگناه .به کمونیست بودن یا هوادار کمونیست بودن متهم شدند و به شهرت و حرفه آنها آسیب وارد شد

فعالیت های مک کارتی در نهایت مورد بررسی قرار گرفت و در سال ۱۹۵۴، سنا رای به محکومیت او به خاطر رفتارش در جریان جلسات استماع ارتش و مک کارتی داد که از تلویزیون ملی پخش شد. زندگی سیاسی مک کارتی عملاً به پایان رسیده بود و او در ۲ می۱۹۵۷ در سن ۴۸ سالگی به دلیل عوارض ناشی از اعتیاد به الکل درگذشت.

تأثیر مک کارتیسم فراتر از حرفه خود جوزف آر. مک کارتی بود. در طول دهه ۱۹۵۰، ترس از کمونیسم منجر به جو بدگمانی در ایالات متحده شد و بسیاری از مردم صرفاً به دلیل اعتقادات یا انجمن های سیاسی خود هدف تحقیقات یا قرار گرفتن در لیست سیاه قرار گرفتند. این دوره اغلب به عنوان "هراس سرخ" شناخته می‌شود و تأثیر عمیقی بر فرهنگ و سیاست آمریکا داشت.

بسیاری از بازیگران، نویسندگان و کارگردانان هالیوود به کمونیست بودن یا هوادار کمونیست بودن متهم شدند و برخی در لیست سیاه قرار گرفتند یا مجبور شدند در مقابل کمیته های کنگره شهادت دهند.

در سال 1946 میلادی استالین در سخنرانی جنجالی صحبت از رویارویی غیر قابل اجتناب سرمایه داری و کمونیسم تحلیلی از صحبت های استالین (George Kennan) می‌کند. فرد دوم سفارت آمریکا در شوروی به نام جورج کنان به آمریکا ارسال می‌کند که 2 محور عمده آن به شرح ذیل است: اول این که، رهبران شوروی پس از انقلاب بلشویکی 1917 میلادی خود، ترس از ناامنی داشته اند که این ترس به حوزهی سیاست خارجی این کشور نیز کشیده شده است. دوم، مساله عزم کمونیسم بر نابودی کاپیتالیسم است.

به تدریج این طرز تفکر در تمام رده های مختلف خارجی ایالات متحده باب شد و آمریکا اولویت اول سیاست خارجی خود را نابودی شوروی و محو آن از نقشه جهان، قرار داد. منتقدین این دکترین معتقد به این نکته بودند که بزرگترین اشتباهی که منجر به ظهور عصر چپاول جهانی به نفع دو دولت- ملت اتخاذ همین استراتژی از طرف ترومن بود. ترومن با این کار خویش راه هر گونه مصالحه را بست و فضای تقابلی سنگینی بین دو کشور رقم زد.

یکی از ایراد های آمریکایی ها به شوروی این بود که کمونیستها به دنبال صدور انقلاب خویش هستند و لذا پیگیری مسائل داخلی باید به نمایندگان معتمد دولت سپرده می شد تا بتوانند از نفوذ کمونیسم در داخل کشور جلوگیری نمایند. یکی از این نمایندگان سناتور مک کارتی، نمایندهی محافظه کار (جمهوری خواه) سنا بود.

بعد از ظهور انقلاب بلشویکی در شوروی، اثرات این انقلاب به ایالات متحده هم رسیده بود و جوانان آمریکایی که گرایشات سوسیالیستی- کمونیستی داشتند به سمت تشکیل گروهی در آمریکا رفتند که در سال 1941 میلادی حدود 75000 عضو پیدا کرد. بعد از شروع موج دوم اختلافات آمریکا و شوروی در دوره موسوم به جنگ سرد این گروه و اعضایش تحت تعقیب قرار گرفتند. تشدید گسترش کمونیسم در اذهان روسای آمریکا در سال 1949 به .صورت تصاعدی بود

شوروی ها زودتر از انتظار کارشناسان مسائل نظامی و استراتژیک به بمب اتم دست پیدا نموده بودند. در همان سال مائو ضد سرمایه دار، در چین توانسته بود بر قدرت تسلط یابد. در واقع سال 1949 یکی از تلخ ترین سالها برای آمریکایی ها بود. در سال 1950 جنگ دو کره را شاهد هستیم که هزینه های سنگین ناشی از فشار کره شمالی و چین کمونیست بر کره جنوبی، طاقت آمریکا را کم کرده بود. دستگیری دو تن از مقامات با دسترسی بالا در سیستم به اتهام فروختن اطلاعات مربوط به انرژی هسته ای در سال 1950 نوید آغاز دوره ای سیاه و پر از اختناق را در .آمریکا برای مدتی محدود و شاید نامحدود می داد

بسیار سخت و دشوار است که بتوانیم در مورد آثار و پیامدهای جریان مک کارتیسم بر جامعهی آمریکایی سخن بگوییم؛ چون به هیچ عنوان نمی‌شود، آثار کیفی و روانی این عمل را بر مردم آمریکا سنجید. حدود صدها نفر به عنوان مجرم شناخته شده و راهی زندان ها شدند. بین ده الی دوازده هزار نفر شغل خود را از دست دادند. در بسیاری از موارد هنگامی که احضاریه ای برای فرد جهت شرکت در دادگاه به دست فرد می رسید، موجبات اخراج او از محل کارش فراهم می شد. در واقع، قربانیان طرح مک کارتی بیچارگانی بودند که هیچ وقت توانایی پاسخگویی به اتهامات وارد شده بر علیه شان را پیدا نکردند. نمونه جالبی از این قربانیان در زمینه فیلم سازی و بازیگری مشاهده می‌شود. 300 نفر از بازیگران و کسانی که در زمینه فیلم مشغول به کار هستند، صرف ادعاهای بدون سند شغل خود را از دست دادند. اکثر افراد این نمونه، به کشورهای دیگری گریختند و اقلیت آنها در جامعهی آمریکایی- تا .زمان پایان مک کارتیسم- منزوی و مورد اهانت واقع شدند

کتاب قضیه رابرت اوپنهایمر در این فضا میگذرد. در بحران هویت ها، در رو در رو شدن دوستان، در اینکه تعارف بسیار پایه ای مانند «علم چیست؟» به بحث گذاشته می شود. در اینکه از اتاق خواب افراد استراق سمع می شود.

در جایی لندزدیل، وکیل دعاوی و افسر سابق امنیتی، به رولندر، وکیل کمیسیون نیروی اتمی، میگوید:« آقای رولندر، اگر شما عمیقا عاشق زنی بشوید که از قضا عقاید کمونیستی داشته باشد، و اگر آن زن به سبب ناراحتی بخواهد شما را ببیند، در آن صورت من امیدوارم که شما برای تسکین ناراحتی آن زن بروید و دستگاه ضبط صوتتان را با خودتان نبرید.

رولندر: شما، قربان، به سوال من جواب ندادید.

لندزدیل: سوال مربوط به جین تتلاک 17 بار جواب داده شد، آقای رولندر! دکتر اوپنهایمر تحت نظر ما بود،. من نوار ضبط شده را گوش دادم و آنرا از بین بردم.

رولندر: چرا؟

لندزدیل: برای اینکه هر چیزی حدی دارد، آقای رولندر!

رولندر: من این حرف شما را نمی فهمم، قربان!

لندزدیل: بدا به حال شما!»

در طول داستان از دکتر تلر نقل می شود: «اختراعات فی نفسه نه خوبند و نه بد، نه اخلاقی اند و نه غیر اخلاقی، اختراعات فقط واقعی اند. ممکن است از آنها استفاده شود، ممکن است سو استفاده شود. این نکته در مورد موتور درون سوز صادق است. انسان با تجربه تلخ همیشه آموخته است که چه طور از اختراعات استفاده کند... حتی جنگ های هسته ای هم، خواه محدود و خواه نامحدود، لزوما به معنی رنج و عذاب بیش از جنگ های دیگر نیست، و شاید کوتاهتر هم باشد. هر چند خشن تر خواهد بود.»

اما شخصیت اوپنهایمر چگونه بود؟ اوپنهایمر چگونه آدمی بود؟ شاید این سخت ترین سوالی باشد که کتاب در پی پاسخ به آن است. استنباط من این است که او شخصی بود به شدت پیچیده و گاه متناقض. به طور مثال، پس

از مرگ مادر و پدر او در سال های 1931 و 1937، اوپنهایمر و برادرش فرانک حدود 370 هزار دلار (معادل حدود 8 میلیون دلار در سال 2022) به ارث بردند. رابرت اوپنهایمر بلافاصله وصیت نامه ای تنظیم کرد که در آن دارایی خود را برای ارائه بورسیه تحصیلی به دانشگاه کالیفرنیا واگذار نمود. در طول دهه 1920 میلادی، اوپنهایمر از اخبار و سیاست به دور بود؛ روزنامه نمی خواند، تلویزیون و رادیو نداشت و تا سال 1936 هرگز در انتخابات شرکت نکرده بود. اما یک تغییر عمیق در اوپنهایمر در اواسط دهه 1930 رخ داد: او شاهد درهم شکستن خانواده، دوستان و .اذهان علمی بزرگ تحت فعالیت های نازیسم در آلمان و فروپاشی اقتصادی در داخل بود

ازجمله دانشمندانی که با ظهور نازی از اروپا فرار کردند، آلبرت اینشتین، هانس بته، جان فون نویمان، لئو زیلارد، .جیمز فرانک، ادوارد تلر، رودولف پیرلز، ایسادور ایزاک ربی، کلاوس فوکس و انریکو فرمی بودند

در مصاحبه ای در همان زمان اوپنهایمر گفته بود: « من در مورد رفتار با یهودیان در آلمان خشم شدیدی داشتم. من در آنجا اقوامی داشتم و قرار بود در فراری دادن و آوردن آنها به این کشور کمک کنم. دیدم که رکود (اقتصادی) با دانشجویان ام چه کرده است... و از این طریق متوجه شدم که وقایع سیاسی و اقتصادی تا چه حد می‌تواند بر .«زندگی مردم تأثیر بگذارند

مانند بسیاری از جوانان روشنفکر او به بسیاری از اهداف چپ گرایانه در دوران سناتور جوزف مک‌کارتی (که به مبارزه با کمونیسم معروف بود) کمک مالی می کرد. ازجمله فعالیتهای چشمگیر او در این زمینه می‌توان به جمع آوری کمک های مالی برای جمهوری خواهان در جنگ داخلی اسپانیا و سایر فعالیتهای ضد فاشیستی اشاره کرد. هرچند او هرگز به طور علنی به حزب کمونیست ایالات متحده نپیوست، اما از آنجایی که نزدیکان وی مانند برادرش و فرانک و همچنین معشوقه اش در آن زمان، جین تتلاک دختر یکی از اساتید دانشگاه برکلی ، از اعضای حزب بودند، .به نوعی به آنها کمک مالی میکرد. در دهه 1930 ملادی، اوپنهایمر به اصلاحات اجتماعی کمونیستی روی آورد

در سال 1939 اوپنهایمر با جین تتلاک پس از یک رابطه طوفانی چند ساله، بهم زد. هر چند که رابطه آنها تا آخر عمر به شکل کجدار و مریزی ادامه داشت. در آگوست همان سال، اوپنهایمر با «کاترین (کیتی) پوئنینگ»، دانشجوی رادیکال برکلی و عضو سابق حزب کمونیست آشنا شد. کیتی متأهل بود و پیش از این نیز دو بار ازدواج کرده بود.

او تابستان 1940 را در مزرعه ای در نیومکزیکو با اوپنهایمر گذراند. کیتی سرانجام زمانی که متوجه شد از اوپنهایمر باردار است، از همسر خود درخواست طلاق کرد و یک روز بعد، در 1 نوامبر با رابرت ازدواج نمود.

اوپنهایمر رابطه خود با تتلاک را در طول ازدواج خود با کیتی از سر گرفت. ارتباط تتلاک با حزب کمونیست باعث ایجاد دردسر در آینده برای اوپنهایمر شد.

اوپنهایمر طی بازدیدی که در سال 1943 از برکلی داشت، توسط مأموران اطلاعاتی تحت تعقیب قرار گرفت و آنها گزارش کردند. در این گزارش اشاره شده است که اوپنهایمر با تتلاک قرار گذاشته و شب FBI یافته های خود را به را در آپارتمان او سپری کرده بود. رابرت پس از بازگشت به نیومکزیکو، دیگر تتلاک را ندید. یازده سال بعد، اوپنهایمر در خصوص این قرار ملاقات و تجدید دیدار با ژان مورد بازجویی قرار گرفت. با وجود اینکه اوپنهایمر این دیدار را ناشی از یک رابطه احساسی توصیف می کرد، دولت بر این باور بود که مقاصد کمونیستی در میان بوده است.

بسیاری از نزدیک ترین همکاران اوپنهایمر در دهه 1930 یا 1940 در حزب کمونیست فعال بودند؛ ازجمله برادرش فرانک، همسر فرانک جکی، کیتی، تتلاک، صاحبخانه او «مری الن واشبرن» و چند تن از دانشجویان فارغ التحصیل او در برکلی. تتلاک در 4 ژانویه 1944 خودکشی کرد و اوپنهایمر را در اندوه عمیقی فرو برد.

دو ماه پس از بمباران هیروشیما و ناکازاکی، در 17 آگوست 1945، اوپنهایمر با رئیس جمهور ترومن دیداری داشت تا در مورد دغدغه های خود پیرامون جنگ هسته ای احتمالی آینده با اتحاد جماهیر شوروی صحبت کند. ترومن هشدار او را نادیده گرفت و به او اطمینان خاطر داد که شوروی هرگز قادر به ساخت بمب اتمی نخواهد بود.

اوپنهایمر که از ناآگاهی رئیس جمهور به جوش آمده بود، دستان اش را به هم فشرد و با صدایی آهسته گفت: «آقای رئیس جمهور، احساس می کنم دست هایم به خون آلوده است.»

شوروی، خیلی زودتر از آنچه که آمریکایی ها انتظار داشتند، به اولین آزمایش موفق بمب اتمی در آگوست 1949 دست یافت. طی چند ماه بعد از این واقعه، ایالات متحده به فکر توسعه بمب هیدروژنی بسیار قوی تر مبنی بر همجوشی هسته ای افتاد. بلافاصله پس از پایان جنگ، اوپنهایمر مخالفت خود را با این برنامه اعلام کرد؛ زیرا آن را غیر ضروری و درعین حال عاملی برای تلفات انسانی عظیمی می دید.

با وجود تلاش های بسیار اوپنهایمر و تعدادی از اعضای کمیسیون انرژی اتمی، در 31 ژانویه سال 1950، تصمیم رسمی برای اجرای این طرح گرفته شد.

اوپنهایمر و تعدادی از اعضای کمیته مشاوران احساس ناامیدی کردند و درصدد استعفا برآمند. اما درنهایت با وجود مواضع مخالف در این کمیته باقی ماندند.

لوئیس استراوس، رئیس وقت کمیسیون انرژی اتمی، به دلیل مخالفت با ساخت بمب هیدروژنی به اوپنهایمر مشکوک شد. اوپنهایمر برای کنترل بین المللی سلاح های هسته ای فشار می آورد و معتقد بود که هدف از سلاح اتمی پایان دادن به همه جنگ هاست.

اوپنهایمر یک سیگاری قهار بود و در اواخر سال 1965 به سرطان گلو مبتلا شد. در 15 فوریه 1967 به کما رفت و کمی بعد، در 18 فوریه، در خانه خود در پرینستون نیوجرسی در سن 62 سالگی درگذشت. جسد اوپنهایمر سوزانده و خاکستر او در یک کوزه گذاشته شد. همسر او خاکستر را به جزیره سنت جان برد و کوزه را در دریا، در چشم انداز خانه ساحلی، رها کرد. امروزه این ناحیه به ساحل اوپنهایمر معروف است.

محرومیت اوپنهایمر از نفوذ سیاسی در سال 1954، بسیاری از دانشمندان را متوجه معضلات اخلاقی علم در عصر هسته ای و حماقت در باور به کنترل دستاوردهای علمی خود کرد. جلسات دادرسی با انگیزه سیاسی و دشمنی های شخصی برگزار شد و همچنین منعکس کننده یک شکاف فاحش در جامعه فعالان در زمینه سلاح های هسته ای بود.

رابرت اوپنهایمر از عواقب پیشرفت علمی رنج می برد و بار سنگین مسئولیت و گناه شخصی را به دوش می کشید. هرگز با نتایج عملی تحقیقاتش کنار نیامد و تا آخرین لحظه سعی بر اثبات حقانیت عقاید خود داشت. هیچ وقت از سمپاتیزم حزب کمونیست دست برنداشت اما این مورد هرگز بر عشقش به ایلات متحده تاثیری نداشت.

**ترجمه کتاب و اقتباس های صورت گرفته**

ترجمه کتاب قدیمی است. اولین چاپ آن در سال 1349 و چاپ دوم آن در 1356 منتشر شده است. نثر و جمله بندی کتاب کمی ثقیل و رسم الخط کتاب مشابه تمام کتابهای چاپ شده در دهه 40 است. کلماتی مانند: ژاپون، فی الذالک، علی ایحال و ....

اما ترجمه با تمام مشکلاتی که دارد بسیار گیرا و خواندنی است و مرحوم دریابندری تمام هنر خود را در ترجمه این کتاب گذاشته است. هر چند که کتاب از روی متن اصلی که به زبان آلمانی بود، بلکه از زبان انگلیسی ترجمه شده است.

چندین اقتباس از این نمایش نامه بر روی سن رفته که شاید مشهور ترین آنها اجرای تله تئاتر در شبکه 2 به کارگردانی محمود عزیزی و بازی رضا بابک و علی عمرانی و اسماعیل شنگله می باشد.